



نماز و نیاز عارفانه

رحمان مشتاق مهر

دانشگاه تربیت معلم تبریز

چکیده

عرفان از جهتی برداشتی عمیقتر از حقایق، معارف و آموزه‌های دینی است. عارفان، نه تنها طریقت و سلوک عرفانی خود را با تعالیم شریعت مغایر نمی‌دانند، بلکه عرفان را تلقی عمیقتر و دقیقتری از شریعت به‌شمار می‌آورند.

تفسیرهای عرفانی قرآن کریم و منظومه‌های عرفانی، مشحون از این‌گونه برداشت‌هاست. شور و حالی که در این استنباط موج می‌زند به این متنها، صبغه تعلیمی خاصی می‌دهد. این مقاله بر مبنای چند متن عرفانی منظوم - حدیقه سنایی، مثنوی مولوی و دیوان حافظ - مقوله نماز و نیایش را از دیدگاه سرایندهگان عارف آنها بررسی می‌کند.

مقدمه

خوشا نماز و نیاز کسی که از سردرد به آب دیده و خون جگر طهارت کرد
(حافظ)

عرفان از جهتی برداشتی عمیقتر و دقیقتر از حقایق، تعالیم و معارف دینی است. از این دیدگاه، عارفان، مؤمنانی هستند که می‌کوشند در فهم معانی و مفاهیم متون دینی از پوسته، سطح و صورت درگذرند و به باطن و ژرفای آن، که به گمان آنان در حکم مغز و حقیقت آن است، برسند.

تفسیرها و متنهای عرفانی از این برداشتها و استنباطها، سرشار است. با مراجعه به این متنها، می‌توان طرز تلقی خاص عارفان را از تعالیم و حقایق دینی ملاحظه، و با آن آشنایی حاصل کرد.

علاوه بر نکته‌ها و لطایفی که در این استنباطها هست، آنچه در رویارویی با این تفسیرها، خواننده را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد، شور و حالی است که در لحن و بیان آنها موج می‌زند و همین امر صبغهٔ تعلیمی آنها را شدیدتر و آنها را از سوی خواننده پذیرفتنی‌تر و با طبیعت و فطرت انسانی سازگارتر می‌کند.

ما در این نوشته کوشش کرده‌ایم بخشی از استنباطهای خاص عرفانی را در مورد مسأله نماز و نیاز بر مبنای حدیقهٔ سنایی، مثنوی مولوی و دیوان حافظ طرح و نقل و بررسی کنیم.

حقیقت نماز

حدیقهٔ سنایی برخلاف مثنوی مولوی از انسجام و ترتیب و تبویب خاصی برخوردار، و برای مطالعات موضوعی مناسبتر است.

سنایی بر اساس طرحی قبلی، کتاب خود را به ده باب تقسیم کرده و به ترتیب، بابهای نخست تا سوم را به توحید و ذکر کلام باری و نعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) اختصاص داده است.

سنایی در باب اول حدیقه از غالب مفاهیم، موضوعات و مسایل دینی از جمله

نماز سخن گفته است.

اولین نکته‌ای که سنایی مطرح می‌کند و تا آخر بدان پا می‌فشارد، توجه به باطن و معنی عبادات است. حقیقت روزه و امساکها و پرهیزهای زاهدانه تنها دست کشیدن از خورشها و تحمل گرسنگی نیست بلکه از نفس و خواهشهای نفسانی دست شستن و از قید تعینات و تعلقات رستن است؛ همچنانکه حقیقت نماز نیز در احساس پشیمانی از تقصیرات و ناشایستهاست.

ای زخود گشته سیر، جوع آن است وی دوتا از ندم، رکوع آن است
(غزل ۹۸)

مولانا نیز در دفتر سوم مثنوی، ضمن بیان حکایت سلوک عارفانه «دقوی» تکبیر نماز را به قربانی شدن و کشتن نفس در برابر حق تعالی تعبیر می‌کند:

پیش در شد آن دقوی در نماز قوم همچون اطلس آمد او طراز
اقتدا کردند آن شاهان قطار در پی آن مقتدای نامدار
چونکه با تکبیرها مقرون شدند همچو قربان از جهان بیرون شدند
معنی تکبیر این است ای امیم کای خدا پیش تو ما قربان شدیم
وقت ذبح، الله اکبر می‌کنی همچنین در ذبح نفس کشتنی
(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴۰ به بعد)

نماز در شکل عادت آن

در مقابل این نماز روحانی، که با کفّ نفس و توجه به معنی و حقیقت آن اقامه می‌شود، نماز عادت‌ی قرار دارد که سنایی و مولانا، هر دو از آن به «خشک جنبیدن» یا «خشک جنبانی» یعنی حرکت بیفایده کردن، تعبیر می‌کنند. سنایی با تلمیحی به آیه قرآن (و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً) نماز عادت‌ی را گرد و خاک پراکنده (= بی حاصل و بی نتیجه) می‌داند:

کان نمازی که عادت‌ی باشد خاک باشد که باد برپاشد
اندرین ره نماز روحانی آن به آید که خشک جنبانی^(۱)

جان گدازد نماز بار خدای

خشک جنبان بود همیشه گدای

(حدیقه، ص ۱۴۰ و ۱۴۱)

مولانا می فرماید:

چون حدث کردی تو ناگه در نماز

گویدت سوی طهارت رَو بتاز

ور نرفتی، خشک جنبان می شوی

خود نمازت رفت پیشین ای غوی!

(مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۵۱۹ و ۳۵۲۰)

حضور قلب

عارفان نهان بین در عبادتها و معاملات عارفانه، حضور قلب و توجه کامل به معبود و انصراف خاطر از غیر او را از هر چیز دیگری مهمتر می دانند. سنایی با استناد به این سخن مولای عارفان و متقیان که می فرماید: «عبدالله کأنک تراه فان كنت لاتراه فأنه یراک»،^(۲) حکایتی از زندگی آن حضرت نقل می کند که توجه تام آن حضرت را به ذات اقدس الهی بیان می دارد.

علی (علیه السلام) در آحد تیری خورد که تنها با جراحی می شد آن را از پای ایشان بیرون آورد و چون می بایستی درد بسیاری تحمل کند، ترجیح دادند آن کار را به وقت نماز محول کنند:

چون شد اندر نماز، حجامش

جمله پیکان از او بیرون آورد

چون برون آمد از نماز علی

گفت: کمتر شد آن الم، چون است؟

آنگاه با نتیجه گیری از حکایت، خطاب به خواننده می گوید:

این چنین کن نماز و شرح بدان

چون تو با صدق در نماز آیی

یک سلامت، دو صد سلام آرز

ورنه برخیز و خیره ریش ملان

با همه کام خویش باز آیی

سجده صدق، صد قیام آرز

(حدیقه، ص ۱۴۰ و ۱۴۱)

حدود دو قرن قبل از سنایی، رودکی، بدون اینکه به جنبه عرفانی موضوع بپردازد، همین نکته - لزوم حضور قلب و اخلاص در عبادت - را به زبانی ساده و نزدیک به فهم عامه، چنین بیان کرده است: (۳)

روی به محراب نهادن چه سود؟ دل به سخارا و بتان طراز
ایزد ما وسوسه عاشقی از تو پذیرد نپذیرد نماز

(پیشاهنگان شعر پارسی، ص ۶)

مولانا در مثنوی، تعبیر دل‌انگیزی از حضور قلب دارد. ما در اندوختن گندم عبادات و اعمال می‌کوشیم غافل از اینکه موش نفس و شیطان در انبار ما رخنه کرده است و اندوخته ما را به تاراج می‌برد و کوششهای ما را عقیم و بی‌ثمر می‌گرداند. از این رو، مولانا در مرتبه نخست، دفع شرّ موش نفس را مهم می‌داند:

اول، ای جان، دفع شرّ موش کن و آنگهان در جمع گندم کوش کن
بشنو از اخبار آن صدر صدور لا صلوة تمّ الا بالحضور
گرنه موشی دزد در انبار ماست گندم اعمال چل ساله کجاست؟
ریزه ریزه صدق هر روزه چرا جمع می‌ناید در این انبار ما؟
بس ستاره آتش از آهن جهید و آن دل سوزیده پذیرفت و کشید
لیک در ظلمت یکی دزدی نهد می‌نهد انگشت بر راستارگان
می‌کشد استارگان را یک به یک تا که نفروزد چراغی از فلک
گر هزاران دام باشد در قدم چون تو با مایی نباشد هیچ غم

(مثنوی، دفتر نخست، بیت ۳۷۷ به بعد)

بر انسان مؤمن است که دل خود را از هر خاطر و اندیشه مزاحمی که اخلاص او را می‌آلاید و خلوت او را برمی‌آشوبد، پاس دارد. آنچه در این باره از عارفان نقل کرده‌اند از حساسیت فوق‌العاده آنها برای حفظ حضور قلب و سختگیری در دفع عوامل مخّل بیرونی، حکایت می‌کند:

با یزید از بهر این کرد احتراز دید در خود کاهلی اندر نماز
از سبب اندیشه کرد آن ذولباب دید علت، خوردن بسیار از آب

گفت تا سالی نخواهم خورد آب
این کمینه جهد او بُد بهر دین
آن چنان کرد و خدایش داد تاب
گشت او سلطان و قطب العارفين
(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۹۹ به بعد)

نماز و بصیرت

در نمازی که به شرط حضور قلب، گزارده شود از صفای دل، روزنی در جان آدمی گشاده می شود که باران رحمت و نور معرفت خداوندی - بی واسطه - بر جان آدمی فرو می ریزد و بر روشنایی دل و بصیرت درون می افزاید. از اینجاست که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نور دیده و بصیرت خود را در نماز نشان داده اند.
(قرّة عینی فی الصلوة)

مولانا ضمن بیان «داستان مردی که بی رنج و کوشش، روزی حلال می خواست» از زبان حضرت داوود (علیه السلام)، دادن پاسخ موجه را به بعد از نماز موکول می کند:

تا روم من سوی خلوت در نماز
خسوی دارم در نماز آن التفاوت
روزن جانم گشاده است از صفا
نامه و باران و نور از روزنم
دوزخ است آن خانه کوبی روزن است
اصل دین ای بنده، روزن کردن است
(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۰ به بعد)

در شعر حافظ نیز، این نکته ظریف ایمانی و عرفانی - حضور قلب - در هاله ای از خیالپردازیها و تصویرگریهای بدیع شاعرانه مطرح شده است.
حافظ، نمازی را که طاق ابروی جانان بر آن سایه نینداخته باشد و حق تعالی در لحظه لحظه آن حضور نداشته باشد، مقبول و مجاز نمی داند:
هر دم به خون دیده چه حاجت وضو، چو نیست

بی طاق ابروی تو، نماز مرا جواز
(غزل ۲۶۰)

در شعر او، گاهی از حالتی سخن رفته است که احساس حضور در پیشگاه حق و شهود او، صبر و سکون و آداب دانی را از عارف سلب می‌کند و شور و حال او، حتی محراب را نیز به وجد و سرور می‌آورد:

در نماز، خم ابروی تو با یاد آمد
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
(غزل ۱۷۳)

طهارت جسم و روح

بعد از تأکید بر حضور قلب - به عنوان شرط اصلی مقبولیت طاعات - اکنون باید به کیفیت و مقدمات احراز آن پرداخت.

سنایی، همچنانکه طهارت جسم را شرط صحت نماز می‌داند، طهارت روح و پالودگی از آلاینده‌ها و صفات نکوهیده را نیز از اسباب و مقدمات عبادات و شرط قبول آن می‌شمارد.

طالب اول ز غسل درگیرد	کز جُنُب، حق نماز نپذیرد
تا تو را غلّ و غش درون باشد	غسل ناکرده‌ای تو، چون باشد
غسل ناکرده از صفات ذمّیم	نپذیرد نماز، ربّ عظیم

(حدیقه، ص ۱۳۸)

حافظ نیز شرط دخول در نماز را، طهارت به خون جگر - که همان قربان شدن و کشتن نفس در شعر مولوی است - می‌داند. به قول حلاج «رکعتان فی العشق لا یصحّ وضوءهما الاّ بالدم».

نماز در خم آن ابروان محرابی کسی کند که به خون جگر طهارت کرد
(غزل ۹۰)

خوشا نماز و نیاز کسی که از سردرد به آب دیده و خون جگر طهارت کرد
(غزل ۱۳۲)

طهارت ارنه به خون جگر کند عاشق

به قول مفتی عشقش درست نیست نماز
(غزل ۲۵۹)

چه بسا آلودگیهایی که به نظر ظاهرین انسان، آلودگی به شمار نمی آید، مانع طهارت و صفای دل و در نتیجه، مانع حضور قلب و پذیرفتگی عبادات است. باید با جاروب «لا» که رمز نفی غیر حق است، هر صفت و اندیشه ناصواب را از خانه دل زدود و با آب نیاز و خاکساری و اخلاص، غبار غرور و خودی و شرک را از فضای سینه فرو نشانند و هر چه را که جز حق است، پشت سر نهاد و به نماز ایستاد.

تسا به جاروب «لا» نیرویی راه	نرسسی در سراسری «الآ الله»
حسد و خشم و بخل و شهوت و آز	به خدای ار گذاردت به نماز
زاری و بیخودی، طهارت توست	کشتن نفس تو، کفارت توست
هر چه جز حق، بسوز و غارت کن	هر چه جز دین از آن طهارت کن

(حدیقه، ص ۱۳۸)

همچنانکه پاکی جای و جامه، شرط باریافتن به درگاه الهی است، پاکی طعام و طهارت جان نیز لازمه «خدمت یزدان» است. بنده تا از ناپاکی ظاهر و باطن، شست و شو نکرده باشد، نماز او نمی تواند او را به آن سوی پرده عزت الهی - که مانع ورود نامحرمان است - رهنمونی کند. (۴)

مولانا، نجاست بیرونی را در قیاس با پلیدی و آلودگی نفسانی، کم اهمیت و سهل می شمارد و معتقد است که تنها خداست که ناپاکی درون مرد را زایل می کند: خون، پلید است و به آبی می رود / لیک باطن را نجاستها بود / کان به غیر آب لطف کردگار / کم نگردد از درون مرد کار

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۹۹ به بعد)

خشوع و اظهار نیاز

شرط لازم دیگر، برای تحصیل حضور قلب، ترک رعونت و سرکشی نفس و قطع هر تعلقی است که مانع اظهار نیاز بنده در پیشگاه الهی می شود. بنده باید با تمام وجود به این امر وقوف و اعتقاد داشته باشد که وجود سراپا فقر و نیاز او در برابر خدایی قرار گرفته است که غنا و بی نیازی محض، و تنها کیمیای عنایت اوست که سجده و نماز ناسزا و ناقص بنده را شایستگی و کمال می بخشد.

در سجودت کاش روگردانیی معنی «سبحان ربی» دانسیی
 کان سجودم چون وجودم ناسزا مر بدی را تو نکویی کن جزا
 (مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۸۰۱ و ۱۸۰۲)

حافظ معتقد است که در برابر احساس استقلال و بی‌نیازی عبد در برابر خدا، هزاران خرمن طاعت بنده، وزنی ندارد و تنها نیاز بندگانه و امیدواری به کرم خداوندی است که این طاعت را - که در حقیقت جز اظهار نیاز نیست - الزام و او را به نتیجه آن دلگرم می‌کند.

بهوش باش که هنگام باد استغنا هزار خرمن طاعت به نیم جو نهند
 (غزل ۲۰۱)

سنایی با لحنی خرده‌گیرانه و انتقادآمیز بر عبادت کسانی انگشت می‌گذارد که با گستاخی و رعونت نفس و رفتاری ناشایست و مغرورانه به نماز می‌ایستند چنانکه گویی به سبب عبادت ناقص خود بر حق تعالی منت می‌نهند. اینها فرعون صفتانی هستند که زمانه مجال فعلیت بخشیدن به کبرمنشی و نخوت باطنی را از آنها دریغ کرده است. به هر تقدیر همان رعونت نفس نیز کافی است تا مانع تقرب بنده و جلب عنایت الهی شود:

با رعونت شوی به نزد خدای جامه کبریا کشان در پای
 همچو خواجه که در خرام شود بسه بر بنده و غلام شود
 توبه زین طاعت تو ای نادان خویشتن را دگر تو بنده مخوان
 گر تو را در زمانه بودی عون کم نبودی به فعل از فرعون
 مر تو را زین نماز نز سر دل نیست جان‌کنندی مگر حاصل
 زان که در اصل خود نیاید نغز بر سر کاسه استخوان، بی مغز

(حدیقه، ص ۱۴۴)

به نظر سنایی این‌گونه طاعت، نشانه غفلت بنده از روح و حقیقت نماز است و قرین مجاز. (۵)

مولانا نیز همین نماز را - که از سر نیاز نیست - نشانه نفاق و تظاهر می‌داند و ناشی از ایمانی عینناک:

آن منافق با موافق در نماز

از بی استیزه آید نی نیاز

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۵)

چون منافق از برون، صوم و صلوات وز درون، خاک سیاه بی نبات

(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۰۵۶)

حافظ برای نشان دادن اهمیت نیاز و خشوع و افتادگی و خاکساری، گناه توأم با عذر و توبه و تضرع را بر صواب مغرورانه و آمیخته با عجب و سرکشی ترجیح می دهد و با حفظ اصل بندگی و درماندگی، گناهان را قابل بخشش می داند: زاهد و عجب و نماز و من و رندی و نیاز

تا تو را خود زمیان با که عنایت باشد

(غزل ۱۵۸)

زاهد غرور داشت، سلامت نبرد راه رند از سر نیاز به دارالسلام رفت

(غزل ۸۴)

در آیین درویشی، گناهی بالاتر از «خودبینی و خودرایی» و خویی پسندیده تر و محبوبتر از انکسار و خاکساری و «شکسته دلی» نیست. بی دلیل نیست که حدیث قدسی «انا عند منکسرة قلوبهم» به صورتهای مختلف در متون صوفیه نقل و مورد استناد واقع شده است.

مولانا در جای جای مثنوی و غزلیات خود بر این نکته تأکید کرده است که «سوی اشکسته پرد فضل خدا»

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۳)

تا نگرید کودک حلوا فروش بحر رحمت در نمی آید به جوش

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۴۲)

رحمت موقوف آن خوش گریه هاست

چون گریست از بحر رحمت، موج خاست

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۵)

حافظ نیز دل شکسته خود را با صد هزار دل درست و بی درد و عافیت جو برابر

می نهد. (۶)

خودفروشان مدعی را به کوی میفروشان بکرنگی که تنها خریدار دلهای شکسته‌اند، راه نیست^(۷) و به سودای جلب عنایت دوست - که به سراغ شکستگان می‌رود - خانه دل ویران می‌شود.^(۸)

سنایی نیز آو نیاز را، وسیله تهذیب نفس و شرط باریابی به آن سوی پرده راز و تقرب به حق می‌شمارد:

شرم دار و بترس تو زخدای	به رعونت سوی نماز مه‌ای
نو نروبی به آه، جای نماز	سگ به دم، جای خود بروید و باز
بسی نیازت نماز نپذیرند	با نیازت به لطف برگیرند
بسرگزرد دست لطف، پرده راز	باز اگر هست با نماز، نیاز

(حدیقه، ص ۱۳۸)

همچنین قبولی دعا نیز منوط به همراهی آن با دلشکستگی و اظهار عجز و نیاز است:

چون ز نزد نیاز باشد پیک از تو یا رب بود وز او لبیک

(حدیقه، ص ۱۴۴)

مولانا، اذان نماز را، دعوت به زاری و تضرع، تفسیر می‌کند و آن را رمز فلاح و نجاتی می‌داند که مؤذن مردم را بدان می‌خواند. نوحه و گریه‌ای که از ترس خدا و عذاب آخرت باشد نه تنها نماز را باطل نمی‌کند بلکه آن را رونق می‌بخشد:

دعوت زاری است روزی پنج بار بنده را که در نماز آ و بزار
نعره مؤذن که «حیا علی فلاح» و ان فلاح این زاری است و اقتراح

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۹۹)

آن یکی پرسید از مفتی به راز آن نماز او عجب باطل شود
گفت آب دیده نامش بهر چیست آن جهان گردیده است آن پر نیاز
ور زرنج تن بُد آن گریه و زسوک
گر کسی گیرد به نوحه در نماز
یا نمازش جائز و کامل بود؟
بنگری تا که چه دید او و گریست
رونقی باید ز نوحه، آن نماز
ریمان بگسست و هم بشکست دوک

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۶۵ به بعد)

نماز بی‌نیاز و نور، نشانه انقطاع لطف الهی است. مولانا در حکایت «دعوی کردن آن شخص که خدای تعالی مرا نمی‌گیرد به گناه...» از زبان حق تعالی می‌گوید که من او را می‌گیرم ولی او غافل است و نمی‌بیند و در نمی‌یابد. از نشانه‌های قهر الهی، یکی نیز کم شدن ذوق و بهره‌جان از طاعات بنده است. گناه بنده و قهر خداوندی عبادتها را بمرور از درون تهی می‌کند و آنها را بی‌تأثیر و بی‌معنی می‌سازد. جان آگاه و معنی‌دان لازم است تا خشم خدا را در عبادت‌های بی‌مغز خود دریابد و تنبّه حاصل کند و از گناهان خود بازگردد:

یک نشان آنکه می‌گیرم ورا	آنکه طاعت دارد از صوم و دعا
وز نماز و از زکات و غیر آن	لیک یک ذره ندارد ذوق جان
طاعتش نغز است و معنی نغز، نی	جوزها بسیار و در وی مغز، نی
ذوق باید تا دهد طاعات بر	مغز بساید تا دهد دانه شجر

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۲ به بعد)

آخرین نکته‌ای که در اهمیت اخلاص و صدق نیت و خشیت و خشوع در عبادت بیان می‌کنیم حکایتی است که در آن سوز دل و اشتیاق به عبادت از صورت اعمال مهمتر تلقی می‌شود:

آن یکی می‌رفت در مسجد درون	مردم از مسجد همی آمد برون
گشت پرسان که جماعت را چه بود؟	که زمسجد می برون آیند زود
آن یکی گفتش که پیغمبر نماز	با جماعت کرد و فارغ شد ز راز
تو کجا در می‌روی ای مرد خام	چونکه پیغمبر بدادست السلام
گفت آه و دود از آن آه شد برون	آه او می‌داد از دل بسوی خون
آن یکی از جمع گفت: این آه را	توبه من ده و آن نماز من تورا
گفت دادم آه و پذیرفتم نماز	او بستند آن آه را با صد نیاز
شب به خواب اندر بگفتش هاتنی	که خریدی آب حیوان و شفا (= شفای)
حرمت این اختیار و این دخول	شد نماز جمله خلقان قبول

فهرست منابع

- ۱- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم، «حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه»، به تصحیح استاد مدرس رضوی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۸
- ۲- بلخی رومی، مولانا جلال‌الدین محمد بن محمد بن الحسین، «مثنوی معنوی» به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳
- ۳- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد، «دیوان»، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۶۷
- ۴- دبیر سیاقی، محمد، «پیشاهنگان شعر فارسی»، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۷۰
- ۵- فروزانفر، بدیع‌الزمان، «احادیث مثنوی»، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲

ارجاعات

- ۱- ظاهراً باید چنین باشد: «زان به آید که خشک‌جنبانی» در امثال و حکم دهخدا چنین ثبت شده است: «بهتر آید که خشک‌جنبانی»
- ۲- میزان‌الحکمه، محمدی‌ری‌شهری، مجلد ششم، ص ۱۵
- ۳- مقایسه کنید با این بیت از مولانا:
نمازات کی روا باشد؟! که رویت
- به هنگام نماز است سوی بلغار
(کلیات شمس، ج ۲، غ ۱۰۴۸، ص ۲۸۵، ب ۱۱۰۵۵)
- و این بیت از سعدی:
چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی
تو صتم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد
(کلیات سعدی، انتشارات امیرکبیر، ص ۴۸۱)
- ۴- بنده تا از حدث برون ناید
چون کلید نماز پاکی توست
پرده عز نماز ننگساید
قفل آن دان که عیبناکی توست
(حدیقه، ص ۱۳۷ و ۱۳۸)
- ۵- گه آبی زبهر فرض نماز
از حقیقت جدا، قرین مجاز
(حدیقه، ص ۱۴۴)
- ۶- بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر
که با شکستگی ارزد به صد هزار درست
(غزل، ۲۸)
- ۷- بر در میخانه رفتن، کار یکرنگان بود
خودفروشان را به کوی میفروشان راه نیست
(غزل ۷۱)
- در کوری ما شکسته دلی می‌خرند و بس
بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است
(خانلری، غزل ۴۰)
- ۸- سایه‌ای بر دل ریشم فکن ای گنج روان
که من این خانه به سودای تو ویران کردم
(غزل ۳۱۹)





پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پښتونستان ښار علمي مرکز